هو الحاکم بالحق و الآمر بالعدل

یا اسمی علیک بهائی نامهٔ اسمی جمال علیه بهائی بلحاظ فائز و همچنین باصغاء فی الحقیقه این عالم تنگ لایق و قابل جولان بارهٔ همّت اولیا نبوده و نیست یا جمال این قدر منال در بلایای واردهٔ بر این مظلوم تفکّر نما تا آنچه بر تورسیده سهل بنظر آید از ما ورد علیک بما ورد علی الله ناظر باش بساط عالم فی الحقیقه لایق انبساط نه فرح و نشاط الیوم در ذکر حق و تمسّک باو بوده و هست نظر را از اعمال عباد بر دار و بر اعمال حق و ما ظهر من عنده انداز این دو آن عالم امکان قابل اینهمه ذکر و بیان نبوده و نیست در سجن ارض طاء که کل شنیده‌اند و میدانند چهار شهر در کند و غل و زنجیر بوده‌ایم و امّا معاشر و موأنس اکثری از سارقان و قطّاع الطّریق بوده و غذا نانیکه حاکی از اهل سودان لعمر الله در ایّام اولّیّه آنهم نبود این مظلوم را با سر برهنه و پای برهنه با زنجیر از نیاوران بحبس طهران آوردند وارد شد آنچه فوق طاقت بشر است مع این بلایای وارده که دیده و شنیده و میدانید لسان بذکر ناطق و قلب بنور فرح اکبر منوّر و در حبس باین آیهٔ مبارکه ناطق هو حسبی و حسب کلّ شیء و کفی بالله حسیبا نفوس موقنهٔ مطمئنه کل بآن ناطق و چون صدا مرتفع میگشت اهل سجن متحیّر و متوهم مشاهنده میگشتند و این مظلوم مکرّر بحبس رفته و بلایای واردهٔ در ارض میم را هم کل شنیده‌اند ما را کوچها گرداندند و یومی از ایّام هم این مظلوم را بدست علمای ظالم سپردند دیگر حق عالمست که چه کردند و چه گفتند و چه وارد شد چند شهر زخمهای وارده را مرهم میگذاشتند و معالجه مینمودند از اینها همه گذشته در ظلم و تعدّی اخوی و من معه تفکّر نما هر محل رفتیم ایامی نگذشته آمد و در کمال راحت و عزّت مع نساء معلومه که کل شنیده‌اند و میدانند در ظل قباب حفظ محفوظ مع ذلک او را مظلوم میگویند و بحق جلّ جلاله نسبت ظلم میدهند باری تمام ایّام امام وجوه قوم قائم و امر الله را بشأنی مرتفع نمودیم که شرق و غرب ارض شنیدند و بقدر خود ادراک نمودند و چون نیّر عزّت از افق سماء ارادهٔ الّهی اشراق نمود و بر ذلّتش قیام کردند و بمفتریاتی متکلّم که شبه و مثل نداشته و یک نفس از آن نفوس غافله بانصاف تکلّم ننمود سبحان الله بامر سلطان و غلام دولت علیّه روس بزوراء توجّه شد اگر

این مظلوم ظلم مینمود اخوی چرا بآن ارض توجّه نمود و در بیت وارد شد و از آن گذشته در سفر توجّه بمدینهء کبیره پیش از ما در موصل وارد و منتظر ورود بوده بگو ای قوم بانصاف در آنچه وارد شده تفکّر نمائید تا ظالم را بشناسید قسم بآفتاب برهان که از افق سماء بیان در این حین طالع و مشرق اخوی خود را لایق این مقام نمی دانست باغوای سیّد محمّداصفهانی و نفس دیگر این ذلّت را از برای خود و از برای امر اختیار نمود ارض حق واسع و مدن و دیار بسیار دیگر توجّه بظلّ مظلوم چرا و از چه بابت فکّروا یا قوم و کونوا من المنصفین یک لوح باسم او بساحت امنع اقدس مبشّر ارسال شد لعمر الله آن حضرت بشأنی مشتعل شدند که ذکر آن خارج از عالم وجود است و همچنین الواح اخری چه بحضرت مبشّر و چه باطراف و اکناف ارسال شد و بیان این مظلوم نزد منصفین ما بین اذکار امم بمثابهٔ آفتاب واضح و روشن قل ارجعوا لتعرفوا و لا تکونوا من الظّالمین ایّامیکه از خوف کل مستور این مظلوم بکمال قدرت ظاهر و باصفح بیان ناطق سهام قضا و اسیاف بلا منع ننمود چون نور امر مرتفع وارد شد آنچه شنیده‌اند و دیده‌اند و در جمیع احوال شاکر بوده‌ایم و همچنین راضی یا جمال علیک بهائی دفتر احزانرا محو نما و با صحو بدیع در آنچه ذکر شده تفکّر کن انّه یفتح علی وجهک ابواب الفرح و النّشاط و العزّة و الانبساط انّ ربّک هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون مکرّر اسم الله ذکرت نموده و او وسایر طائفین کل شهادت میدهند بر فضل و عنایت و شفقت حق نسبت بآنجناب خذ کأس الابتهاج من ید عطاء اسمی البهّاج ثمّ اشرب منها رغما لکلّ مفتر کذّاب و کلّ غافل مرتاب البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و علی الّذین یحبّونک و یسمعون قولک فی امر الله ربّ الارباب .